

وقتی ترجمه تاریخ می‌سازد

خطای توصیف محمدباقر مجلسی در روایت براون - یاسمی

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه شیراز | امید هادیان برسیانی

فارغ‌التحصیل مطالعات ادیان دانشگاه ارفورت آلمان / عضو محقق دبیرخانه کنگره بین‌المللی علامه مجلسی (رض)

| ۷ - ۲۵ |

چکیده: این پژوهش، ترجمه واژه «persecutor» به «قاتل» در توصیف علامه محمدباقر مجلسی (در ترجمه رشید یاسمی از تاریخ ادبیات ادوارد براون) را به مثابه نمونه‌ای کلاسیک از نقش تعیین‌کننده «قدرت بافت» در شکل‌دهی به دانش تاریخی بررسی می‌کند. با روشی تطبیقی - انتقادی نشان داده می‌شود که این تحریف برآمده از تقاطع سه بافت نیرومند است: ۱. بافت متنی: گزینش منابع دست‌دوم افراطی توسط براون (مانند تنکابنی) و تأثیر روایت‌های تند (مانند نامه قزوینی) بر ذهنیت براون؛ ۲. بافت ایدئولوژیک: همسویی این روایت با گفتمان‌های ناسیونالیستی باستان‌گرا و سکولار عصر مشروطه و پهلوی اول که ذهن مترجم (یاسمی) را شکل می‌داد؛ ۳. بافت دریافت: نهادینه شدن این روایت نادرست تا حدی که ترجمه صحیح‌تر متأخر (بهرام مقدادی با معادل «آزارگر») نتوانست بر آن غلبه کند. این پژوهش استدلال می‌کند که این مورد، فراتر از یک تصحیح لغوی، هشدار جدی درباره نقش ترجمه در ساختن یا تحریف حافظه تاریخی است. قدرت بافت‌ها می‌تواند بر دقت متن غلبه کند و خطا را به داستانی مسلط تبدیل نماید. بنابراین تصحیح چنین تحریف‌هایی، مستلزم نقد هم‌زمان متن، ترجمه و همه‌لایه‌های سیاقی و گفتمانی شکل‌دهنده به آن است. احیای معادل دقیق «آزارگر»، تنها با آگاهی از این مکانیسم‌های قدرت نمادین می‌تواند به بازگشایی فضایی برای خوانش‌های متوازن‌تر از تاریخ بینجامد.

کلیدواژه‌ها: علامه محمدباقر مجلسی، ادوارد براون، غلامرضا رشید یاسمی، نقد ترجمه، قدرت بافت (سیاق)، گفتمان، تاریخ‌نگاری، صفویه.

When Translation Makes History:

The Misrepresentation of Muhammad-Baqir Majlisi in the Browne-Yāsmi Narrative

Omid Hadiyan Bersiyani

Abstract: This study examines the translation of the word *persecutor* as “killer” (*qātil*) in the description of ‘Allāma Muḥammad-Bāqir Majlisi in Ghulām-Reḍā Rashid Yāsmi’s Persian translation of Edward Browne’s *A Literary History of Persia*. It approaches this case as a classic example of the decisive role of contextual power in the construction of historical knowledge. Employing a comparative and critical methodology, the article demonstrates that this distortion emerged from the intersection of three influential contexts. First, the textual context: Browne’s reliance on highly partisan secondary sources, such as Ṭunīkabūnī, and the influence of polemical narratives, including Qazvīnī’s letter, on his perception of Majlisi. Second, the ideological context: the compatibility of this portrayal with the nationalist, ancientist, and secular discourses that were prominent during the Constitutional period and the early Pahlavi era, shaping the intellectual horizon of the translator, Rashid Yāsmi. Third, the reception context: the institutionalization of this erroneous narrative to such an extent that later and more accurate translations—such as Bahram Meqdādī’s rendering of *persecutor* as “oppressor” or “persecutor” (*āzārgar*)—failed to displace it.

The study argues that this case extends far beyond a mere lexical correction. Rather, it serves as a warning about the role of translation in constructing or distorting historical memory. Contextual forces can override textual accuracy and transform an error into a dominant historical narrative. Consequently, correcting such distortions requires a simultaneous critique of the text, the translation, and the broader contextual and discursive layers that shaped them. Restoring the more accurate equivalent, *āzārgar* (“persecutor”), can contribute to reopening the possibility of more balanced interpretations of history only when these mechanisms of symbolic power are properly understood.

Keywords: Muḥammad-Bāqir Majlisi, Edward Browne, Ghulām-Reḍā Rashid Yāsmi, translation criticism, contextual power, discourse, historiography, Safavid period.

۷

آینه پژوهش | ۲۱۷

سال ۳۷ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۵



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

تاریخ‌نگاری شرق‌شناسانه در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی با وجود دقت و نظم مستندسازانه‌ای که در ثبت رخدادها و معرفی فرهنگ‌های غیرغربی از خود نشان داده است، از آفت جهت‌گیری‌های ناخودآگاه ایدئولوژیک و برداشت‌های متأثر از زمینه‌های فکری خود مصون نمانده است. در این میان، ترجمه آثار شرق‌شناسان به زبان فارسی، گاه به عاملی مضاعف در انتقال یا حتی تشدید این تحریف‌های مفهومی و تاریخی بدل شده است. مسئله ترجمه در حوزه علوم انسانی، صرفاً معطوف به یافتن معادل‌های واژگانی نیست، بلکه در سطحی عمیق‌تر به تقابل یا ناسازگاری پارادایم‌های معرفتی و فرهنگی مربوط می‌شود.^۱

در این میان، اثر کلاسیک ادوارد گرانویل براون با عنوان تاریخ ادبیات ایران، جایگاهی محوری در شناخت غربیان و حتی خود ایرانیان از فرهنگ و تاریخ ایران داشته است. با این حال، ترجمه فارسی جلد چهارم آن به قلم غلامرضا رشید یاسمی در برخی مواضع با لغزش‌هایی روبرو است که می‌توان آنها را حاصل تلفیق دو عامل دانست: نخست: ناآگاهی از دلالت‌های دقیق واژگان در بافت تاریخی و زبانی متن اصلی؛ دوم: تأثیرپذیری از زمینه‌های فرهنگی و فکری متفاوت مترجم. یکی از بارزترین این موارد، ترجمه persecutor در توصیف محمدباقر مجلسی به «قاتل» است. این پژوهش بر آن است که این خطا را فراتر از یک اشتباه فردی و صرفاً واژگانی بررسی کند.

هدف این مقاله، واکاوی این خطای ترجمه‌ای به مثابه یک «مطالعه موردی» برای نشان دادن مکانیسم‌های پیچیده‌ای است که در آن، «قدرت بافت» (سیاق)‌های مختلف، هم‌زمان در شکل‌دهی، تشدید و درنهایت تثبیت یک تحریف تاریخی نقش ایفا می‌کنند. ما استدلال خواهیم کرد که تبدیل «آزارگر» به «قاتل»، حاصل تقاطع سه بافت نیرومند است: بافت متنی و بینامتنی (گزینش منابع و تأثیر روایت‌های افراطی بر ادوارد براون)، بافت تاریخی - ایدئولوژیک

۱. در این چارچوب، ترجمه واژه‌هایی چون belief نمونه‌ای از شکاف‌های مفهومی است که در انتقال مفاهیم میان دو نظام فکری متفاوت بروز می‌یابد. این واژه در سنت الهیاتی و فلسفی غرب، واجد بار معنایی خاصی است که با مقوله‌ای چون faith یا «ایمان» پیوند دارد و گاه در تقابل با knowledge یا «دانش» قرار می‌گیرد. چنان‌که در گفتگوی مشهور کارل گوستاو یونگ هنگامی که از او پرسیده می‌شود «آیا به خدا باور داری؟»، پاسخ می‌دهد: «نیازی ندارم که باور کنم؛ می‌دانم». چنین تمایز معرفت‌شناختی میان «باور» و «دانستن»، در سنت فکری اسلامی - ایرانی با همان شدت و خصلت دوگانه وجود ندارد و همین تفاوت، در بسیاری از ترجمه‌ها موجب لغزش‌های معنایی و تفسیری شده است. این مصاحبه یونگ با BBC در ۲۲ اکتبر ۱۹۵۹ توسط جان فریمن به‌عنوان مصاحبه‌گر برای برنامه Face to Face انجام شد. عبارت یونگ در جواب سؤال Do you believe in God? چنین است:

I do not need to believe, I know it

<https://www.aparat.com/v/qvHTG>

(گفتمان های مسلط عصر مشروطه بر ذهن مترجم) و بافت دریافت و نهادینه سازی (پذیرش و بازتولید این تحریف توسط جامعه علمی بعدی). اوج قدرت این بافت های ترکیبی را در این واقعیت می توان دید که حتی ترجمه متأخر و صحیح بهرام مقدادی نتوانست این تحریف نهادینه شده را بزدايد. شخصیت محمدباقر مجلسی به دلیل نقش مهم و تاثیرگذارش، آینه ای است که هرگونه تحریف در بازنمایی او نه تنها به فهم تاریخی ما آسیب می زند، بلکه سازوکارهای قدرت را در تولید دانش تاریخی به نمایش می گذارد.

شایان ذکر است که این واژه کلیدی هم به گونه وصفی «persecutor» و هم اسمی آن «persecution» در این کتاب، در مجموع دوازده مرتبه به کار رفته است که متعلق آن همواره صوفی ها، اهل سنت یا بابی ها بوده اند. براون درباره محمدباقر مجلسی، دو بار این واژه را به کار برده است که هر دو درباره صوفی هاست؛ نخست در صفحه ۱۲۰ کتاب که مجلسی را با وصف «آزارگر صوفیان و بدعت گذاران» معرفی می کند؛^۱ دوم در صفحه ۴۰۴ که از «آزار بی رحمانه او به صوفیان» سخن می گوید.^۲

پژوهش حاضر با هدف واکاوی ریشه های این خطای ترجمه ای و بررسی پیامدهای تاریخی و معرفتی آن سامان یافته است. در گام نخست، معنای دقیق واژه persecutor در بافت زبانی و تاریخی متن براون تحلیل می شود. سپس با مقایسه روایت اصلی مجلسی و روایت افراطی تنکابنی، نخستین حلقه از زنجیره تحریف های تاریخی واکاوی می گردد. در ادامه نقش نامه محمد قزوینی در شکل دهی به ذهنیت ضدصوفی براون بررسی می شود. بخش چهارم، فرایند تبدیل «آزارگر» به «قاتل» در ترجمه یاسمی را دنبال می کند. بخش پنجم نیز به بازتاب و بازتولید این تحریف از سوی طرفداران و منتقدان مجلسی می پردازد.

۱. تحلیل واژه شناختی و ترجمه پژوهی

واژه persecutor از فعل persecute مشتق شده که سیر تکاملی آن از زبان لاتین تا انگلیسی مدرن، گویای تحولات معنایی آن است. بر پایه منابع معتبر ریشه شناسی (Harper, n.d)، این واژه از

1. Mulla Muhammad Baqir-Majlisi, the persecutor of 'Sufis and heretics.

رشید یاسمی در ترجمه خود به "قاتل صوفیه و کفار" برگردانده است (ترجمه تاریخ ادبیات، ج ۴، ص ۱۱۵، مروارید، ۱۳۴۱ ش).

2. Yet Mulla Muhammad Baqir, in spite of his formalism and fanaticism, his incredible industry in writing books in simple and easily intelligible Persian in order to popularize the Shia doctrines, and his ruthless persecution of the Sufis, is credited with posthumous gleams of a higher humanity

رشید یاسمی عبارت فوق را چنین ترجمه کرده است: ملا محمدباقر مجلسی برخلاف تقید و تعصب و پشتکاری فوق الطاقه که در چیزنویسی داشته و بفارسی با زبان ساده و قابل فهم چیز می نوشته و مذهب شیعه را در میان عامه مردم ترویج می نموده و صوفیه را باخسوت کامل قتل عام میکرده، دارای اخلاق پسندیده نیز بوده است (ترجمه تاریخ ادبیات، ج ۴، ص ۲۷۹).

فعل لاتین *persequi* گرفته شده که ترکیبی از دو جزء است: پیشوند *per* به معنای «کاملاً» یا «تا پایان» و فعل *sequi* به معنای «دنبال کردن» یا «تعقیب کردن». بنابراین معنای تحت‌اللفظی اصلی آن «تعقیب و پیگیری پایدار تا رسیدن به هدف» بوده است.

داگلاس هارپر (Harper, n.d) معتقد است این واژه در میانه سده پانزدهم میلادی به صورت «*persecuten*» به زبان انگلیسی وارد شد و در بافت‌های اولیه، به طور خاص به «سرکوب و آزار افراد به دلیل داشتن عقاید یا باورهای مذهبی خاص» اشاره داشت. نکته دارای اهمیت آن است که حتی در لاتین، این واژه افزون بر معنای تحت‌اللفظی، دامنه‌ای از مفاهیم از «شکارکردن» تا «اقامه دعوی قانونی» را دربر می‌گرفت که همگی بر مفهوم «پیگیری خستگی‌ناپذیر» دلالت دارند، نه لزوماً «حذف فیزیکی».

بررسی فرهنگ‌های لغت معتبر انگلیسی معاصر، معنای دقیق و اجماع‌نظر واژه‌شناسان درباره این واژه را روشن می‌کند.

الف) فرهنگ «مریام وبستر» برای این کلمه دو معنا ذکر می‌کند: ۱. «آزار دادن یا مجازات کردن به شیوه‌ای که برای آسیب‌زدن، محزون کردن یا رنجاندن طراحی شده باشد؛ به طور خاص وادار کردن به رنج کشیدن به دلیل یک باور؛ ۲. آزدن با رویکردهای مداوم یا فوری (مانند حملات، التماس‌ها یا درخواست‌های مکرر و آزاردهنده)؛ مترادف (Merriam-Webster, n.d). Pester.

این تعریف از «مریام وبستر» به روشنی نشان می‌دهد که معنای اصلی «*persecute*»، حول محور «آزار»، «ایجاد رنج» و «ایذاء» می‌چرخد و نه «کشتن». حتی در مشخص‌ترین معنای آن («رنج کشیدن به دلیل باور»). دایره شمول این رنج می‌تواند شامل آزارهای روانی، اجتماعی، اقتصادی یا محدودیت‌های مدنی باشد و لزوماً به حذف فیزیکی اشاره ندارد.

ب) فرهنگ «کمبریج» نیز با تأکید بر بُعد زمانی، دو معنا را برای این کلمه ذکر می‌کند: ۱. رفتار ناعادلانه یا ظالمانه با کسی برای یک دوره طولانی به دلیل نژاد، مذهب، یا باورهای سیاسی او؛ ۲. آزدن کسی با امتناع از ترک کردن و تنها گذاشتن او (Cambridge University Press, n.d).^۱

تعریف کمبریج با دقت بیشتری ویژگی تدریجی و مستمر مفهوم «آزار» را در این کلمه مشخص می‌کند؛ ولی نکته قابل توجه مثالی است که ذکر می‌کند: Religious minorities were persecuted and massacred during the

1. <https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/persecute>

1. to treat someone unfairly or cruelly over a long period of time because of their race, religion, or political beliefs, or to annoy someone by refusing to leave them alone

ten-year regime که ترجمه آن عبارت است از: اقلیت‌های مذهبی در طول ده سال حاکمیت آن رژیم، مورد آزار و کشتار قرار گرفتند. این جمله به روشنی نشان می‌دهد که «آزاردیدن» (persecuted) و «کشتارشدن» (massacred) دو مرحله یا دو شکل متمایز از ستم در نظر گرفته می‌شوند. این کاربرد، شاهی برای این است که در ذهنیت انگلیسی‌زبانان، «آزار» می‌تواند به اشکال مختلفی (تبعید، حبس، محرومیت اجتماعی، تهدید، اعمال فشار اقتصادی و ...) رخ دهد بدون آنکه لزوماً به «قتل» بینجامد.

ج) فرهنگ "آکسفورد" نیز با ذکر دو معنا گویا دو سطح را بیان می‌کند: ۱. «رفتار ظالمانه و ناعادلانه با فردی به ویژه به دلیل نژاد، مذهب یا باورهای سیاسی او»؛ ۲. آزار عمدی و مداوم کسی و ناخوشایند کردن زندگی او (Oxford University Press, n.d).^۱

بنابراین با استناد به شواهد ریشه‌شناختی و معناشناختی ارائه شده از منابع معتبر، می‌توان نتیجه گرفت که واژه persecutor در زبان انگلیسی به معنای «تعقیب‌کننده»، «آزارگر سیستماتیک» یا «سرکوب‌گر به دلیل عقیده» است و نه «قاتل».

این واژه بر فرایندی مداوم و چندوجهی دلالت دارد که هدفش واردآوردن رنج و تنگناست، درحالی‌که «قاتل» بر یک رویداد نهایی و خاص یعنی سلب عمدی حیات دلالت می‌کند. بنابراین ترجمه رشید یاسمی نه تنها یک خطای معنایی، بلکه یک تحریف مفهومی است که بار گفتمانی و تاریخی عبارت اصلی را به کلی دگرگون ساخته است.

با توجه به این تحلیل، ترجمه‌های زیر برای دو عبارت کلیدی ادوارد براون، وفادارانه‌تر و علمی‌تر هستند. متن اول:

1. Besides the eunuchs, there grew up and attained its full development under" Mulla Husayn," the last unhappy though well-meaning occupant of the Safawi throne at Isfahan, another dominant class whose influence hardly made for either spiritual unity

1. <https://www.oxfordlearnersdictionaries.com/definition/english/persecute>

1. persecute somebody (for something) to treat somebody in a cruel and unfair way, especially because of their race, religion or political beliefs: Throughout history, people have been persecuted for their religious beliefs.
2. persecute somebody to deliberately annoy somebody all the time and make their life unpleasant
Synonym: harass. Why are the media persecuting him like this?

or national efficiency, namely the great ecclesiastics who culminated in the redoubtable Mulla Muhammad Baqir-i Majlisi, the persecutor of 'Sufis and heretics' (Brown, 1924, p. 120).

«افزون بر خواجه‌سرایان، تحت حکومت ملاحسین آخرین فرمانروای بداقبال اما خوش‌نیت سلسله صفوی در اصفهان، طبقه مسلط دیگری نیز رشد کرد و به کمال رسید که نفوذ آنها چندان موجد وحدت معنوی یا کارآمدی ملی نبود؛ یعنی علمای دینی بزرگ که اوج آنان در شخصیت مهیب ملا محمدباقر مجلسی، آزارگر و سرکوبگر صوفیان و بدعت‌گذاران تجلی یافت.»

متن دوم:

2. Yet Mulla Muhammad Baqir, in spite of his formalism and fanaticism, his incredible industry in writing books in simple and easily intelligible Persian in order to popularize the Shi'a doctrines, and his ruthless persecution of the Sufis, is credited with posthumous gleams of a higher humanity. (Brown, 1924, p. 404).

«با این وجود، از ملا محمدباقر علیرغم ظاهرگرایی و تعصبش، کوشش فراوانش در نوشتن کتاب‌هایی به فارسی ساده و قابل فهم به منظور همگانی کردن آموزه‌های شیعی، و آزار بی‌رحمانه صوفیان - پس از درگذشتش، تابش‌هایی از انسانیت برتر روایت شده است.»

نکته دیگری که در ترجمه این فقره باید توجه داشت این است که ظاهر عبارت نشان می‌دهد ادوارد براون، ساده‌نویسی علامه مجلسی و عمومی‌سازی آموزه‌های شیعی در جامعه را ستوده است؛ ولی این عبارت انگلیسی به دلیل ساختار *in spite of* که به معنای علیرغم است، خلاف آن مراد است و درواقع نویسنده در مقام ذم است.

وقتی از این ساختار استفاده می‌شود، یک طرف (صفات منفی) و طرف دیگر (انسانیت والاتر) در تضاد کامل قرار می‌گیرند. بنابراین ترجمه نباید طوری باشد که گویی براون «ساده‌نویسی» مجلسی را تحسین می‌کند؛ برعکس او این کوشش را نیز به دلیل هدف و بستری که در آن قرار گرفته (تبلیغ تعصبی که به آزارگری می‌انجامد)، جزئی از مشکل می‌داند. ترجمه باید این تضاد و نگاه انتقادی را به درستی منتقل کند؛ به گونه‌ای که خواننده دریابد «انسانیت والاتر» با وجود تمامی این کاستی‌ها به مجلسی نسبت داده شده است.

۲. واکاوی لایه‌های بافت شکل‌دهنده به تحریف

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد ترجمه واژه persecutor به «قاتل» از سوی غلامرضا رشید یاسمی، نه یک لغزش زبانی منفرد، بلکه حاصل تعامل پیچیده‌ای از انحرافات متوالی در سه لایه به هم پیوسته از بافت (سیاق) است. این لایه‌ها که از تولید متن اصلی آغاز شده‌اند، در مرحله ترجمه تشدید می‌یابند و سرانجام در مرحله دریافت نهادینه می‌شوند؛ همچنین هر یک به نوبه خود بستر معناساز برای لایه بعدی را فراهم آورده‌اند. در این بخش، تلاش می‌شود با تحلیل نظام‌مند هر لایه، مکانیسم‌های تحریف معنا آشکار و نقش تعیین‌کننده عوامل برون‌متنی و گفتمانی در شکل‌دهی به این تفسیر نهایی بررسی شود.

۲-۱. لایه اول: بافت متنی و گزینش منابع (سطح تولید متن اصلی)

حلقه نخست: گزینش معیوب منابع و سوگیری تأویلی براون

نخستین انحراف در مسیر انتقال معنا به شیوه گزینش و ترکیب منابع از سوی ادوارد براون باز می‌گردد. مطالعه تطبیقی منابع مورد استفاده او، تفاوت‌های بنیادین در رویکرد گفتمانی آنها را آشکار می‌کند:

داستان بدین قرار است که وقتی ادوارد براون در کتاب خود می‌خواهد روایت محمدباقر مجلسی را از موضع پدرش محمدتقی مجلسی در قبال صوفیان نقل کند، مرتکب خطایی روش‌شناختی می‌شود. براون متنی را عیناً نقل می‌کند که درواقع، برداشت تنکابنی در قصص‌العلما از رساله الاعتقادات مجلسی، نه عین عبارت خود محمدباقر مجلسی است. هرچند تنکابنی در قصص‌العلما طوری بیان می‌کند که گویا عین عبارت رساله الاعتقادات مجلسی است؛ ولی عبارت علامه مجلسی در رساله الاعتقادات لحنی متفاوت دارد.

اکنون عین ترجمه عبارت براون را می‌آوریم که برگرفته از متن قصص‌العلمای تنکابنی است:^۱

«ملا محمدباقر مجلسی یکی از بزرگ‌ترین، قدرتمندترین و متعصب‌ترین مجتهدان دوره صفوی، لازم دید که از رفتار مداراگرانه و حتی همراهانه پدرش ملا محمدتقی مجلسی که به همان اندازه او در مقام یک متکلم برجسته بود، نسبت به صوفیان عذرخواهی کند. او می‌گوید: "هیچ‌کس درباره پدرم چنین گمان بد

۱. ترجمه توسط نویسنده از خود متن اصلی ادوارد براون آورده شده است، هرچند که ترجمه یاسمی هم تفاوت چندانی ندارد در این قسمت.

نبرد که از صوفیان بود. نه، چنین نبود؛ زیرا من در خلوت و جلوت با پدرم معاشر بودم و با باورهایش کاملاً آشنا. پدرم درباره صوفیان نظر بدی داشت، اما در آغاز کارش وقتی که آنان بسیار نیرومند و فعال بودند، به صفوف ایشان درآمد تا از این راه بتواند ریشه‌های این روییده پلید و دوزخی را دفع، برانداز، ریشه‌کن و نابود کند.^۱ اما چون شعله‌های رسوایی آنان را خاموش کرد، آن‌گاه احساسات درونی خود را آشکار ساخت؛ زیرا او برترین فضیلت و تقوا، زهد و عبادت در زندگی داشت» (Brown, 1924, p. 404).

براون خواننده را در وهله اول به اشتباه می‌اندازد که گویا این روایت، عین کلام و دیدگاه محمدباقر مجلسی است؛ در حالی که این روایت، تفسیر و بازنویسی تنکابنی از کلام مجلسی است؛ همان‌طور که براون هم در منبع این حرف به قصص العلمای تنکابنی ارجاع می‌دهد (Brown, 1924, p. 404).

واکاوی تطبیقی متون مبنایی که براون از آنها بهره می‌برد، نشان‌دهنده تغییر گفتمان اساسی بین منبع دست‌اول و منبع دست‌دوم است که هسته مرکزی درک ما از رویدادها را دگرگون کرده است. در یک سو منبع دست‌اول، یعنی رساله «الاعتقادات» اثر محمدباقر مجلسی قرار دارد. در این روایت مجلسی با لحنی کاملاً تدافعی و اصلاح‌گرایانه عمل می‌کند و می‌کوشد اقدامات پدرش محمدتقی مجلسی را در چارچوب مشروع فقهی - کلامی «هدایت»، «ارشاد» و «مجادله به احسن» تبیین کند. عین عبارت مجلسی این است:

«ثم اعلم - يا أخي - أنّ ما ألقيت إليك في هذه الرسالة، أخذتها كلها من معادن النبوة؛ وما أقول من تلقاء نفسي. وإياك أن تظنّ بالوالد العلامة - نور الله ضريحه - أنه كان من الصوفية أو يعتقد مسالكهم ومذاهبهم. حاشاه عن ذلك! وكيف يكون كذلك وهو كان أنس أهل زمانه بأخبار أهل البيت وأعلمهم بها؟! ... بل كل مسلكه الزهد والورع. وكان في بدو أمره يتسمى باسم التصوف، ليرغب إليه هذه الطائفة ولا يستوحشوا منه، فيردعهم عن تلك الأقاويل الفاسدة والأعمال المبتدعة. وقد هدى كثيراً منهم إلى الحق بهذه المجادلة الحسنة. ولما رأى في آخر عمره أن تلك المصلحة قد ضاعت، ورفعت أعلام الضلال والطغيان، وغلبت أحزاب الشيطان،

1. my father entered their ranks, so that by this means he might **repel, remove, eradicate** and **extirpate** the roots of this foul and hellish growth.

وعلم أنهم أعداء الله صريحاً، تبرأ منهم. وكان يكفرهم في عقائدهم الباطلة. وأنا أعرف بطريقته. وعندي خطوطه في ذلك.» (احمدی، ۱۳۹۵، ص ۴۱۴-۴۱۵).

عبارت فوق را چنین ترجمه می کنیم:

«سپس بدان - ای برادر - که آنچه در این رساله به تو ارائه کردم، آن را مستقیماً از معادن نبوت گرفته‌ام؛ و آنچه می گویم از پیش خود نیست. و پرهیز از اینکه گمان کنی پدرم علامه - که خداوند آرامگاهش را نورانی کند - از صوفیه بوده یا به مسلک‌ها و مذاهب آنان اعتقاد داشته است. او از این [اتهام] مبرا است! و چگونه چنین باشد، در حالی که او از مأنوسین اهل زمانش با اخبار اهل بیت و داناترین آنان بود؟! بلکه تمام مسیر او، زهد و ورع بود. و در آغاز کارش، خود را به نام تصوف می خواند، تا این طایفه [صوفیه] را به سوی خود متمایل کند و از او نگریند، تا آنان را از آن اقوال فاسد و اعمال بدعت آمیز بازدارد. و بسیاری از آنان را با این مجادله نیکو به حق هدایت کرد. و هنگامی که در پایان عمرش دید که آن مصلحت [دیگر] حاصل نمی شود و پرچم‌های گمراهی و طغیان برافراشته شد و احزاب شیطان غلبه یافتند و دانست که آنان دشمنان آشکار خدا هستند، از آنان بیزاری جست و آنان را به دلیل عقاید باطلشان تکفیر می کرد.»

در سوی دیگر، منبع دست دوم یعنی کتاب قصص العلماء اثر میرزا محمد تنکابنی قرار دارد. تنکابنی همان روایت را در قالب یک گفتمان مبارزه جویانه بازآفرینی می کند. وی با به کار بردن تعبیر افراطی «دفع و رفع و قلع و قمع» اصول این شجره خبیثه، ماهیت اقدامات محمدتقی مجلسی را از «مناظره و هدایت» به «پاکسازی و نابودی» تغییر می دهد. عین عبارت تنکابنی در قصص العلماء چنین است:

«مخفی نماناد که مردم وثوقی به آخوند ملا محمدتقی نداشتند و او را داخل در سلک صوفیه می شمردند تا آنکه آخوند ملا محمدباقر مجلسی به عرصه آمد و او به پدرش وثوقی پیدا کرد. پس در آن وقت مردم نیز وثوق پیدا کردند و لذا آخوند ملا محمدباقر رساله در اعتقادات در مدت یک شب تألیف کرد و در آخر آن نوشته است که مبادا گمان بد کسی به پدرم نماید که او از صوفیه است، بلکه چنین نیست، زیرا که من معاشر با پدرم بودم سرّاً و جهراً و از احوال عقاید او مطلع بوده‌ام، بلکه پدرم صوفیه را بد می دانست. لیکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو می داشتند، پس پدرم به سلک ایشان متسلک شد تا به این وسیله دفع و رفع و قلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید و چون نائرة شقاوت ایشان را

منتفی ساخت، آن وقت باطن خود را ابراز نمود. والا والدیم با نهایت ورع و تقوی و زهد و عبادت و زهدات و تفاوت و تفاوت است» (تنکابنی، [بی‌تا]، ص ۵۷۵).

یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که خطای ترجمه‌ای یاسمی در برگردان واژه persecutor به «قاتل»، با قراین موجود می‌تواند محصول فرایندی چندمرحله‌ای از انحراف معنا باشد که یکی از آنها ریشه در گزینش نادرست منابع و سوگیری تأویلی براون دارد. تحلیل تطبیقی متون اصلی آشکار می‌کند که براون با استناد به روایت واسطه‌ای تنکابنی در قصص العلماء، به جای مراجعه مستقیم به رساله الاعتقادات مجلسی، بی‌آنکه خود آگاه باشد، یک دگرگونی گفتمانی بنیادین را در متن خود جای داده است.

این دگرگونی در گذار از متن اصلی مجلسی به بازنویسی تنکابنی رخ می‌دهد؛ آنجا که مجلسی با لحنی تدافعی و اصلاح‌گرایانه از روش «مجادله به احسن» و «هدایت» پدرش سخن می‌گوید، تنکابنی همین روایت را در قالب گفتمانی مبارزه‌جویانه با واژگان نظامی گونه‌ای چون «دفع و رفع و قلع و قمع» بازسازی می‌کند. این جابجایی از معناشناسی «هدایت» به معناشناسی «نابودی» و از چارچوب فقهی - کلامی به چارچوب جنگ‌افروانه، احتمالاً حلقه نخست و تأثیرگذارترین زنجیره انحرافات متنی را شکل می‌دهد که تأثیر مستقیمی بر خوانش براون و در نتیجه بر گزینش واژگانی او گذاشته است.

حلقه دوم: تشدید زمینه گفتمانی از طریق نامه قزوینی

نامه محمد قزوینی به ادوارد براون در تاریخ ۲۴ مه ۱۹۱۱ میلادی، یکی از اسناد کلیدی در درک چگونگی شکل‌گیری و تثبیت زنجیره تحریف معنا در بازنمایی تاریخی دوره صفوی است. این نامه که در پاسخ به پرسش براون درباره فقدان شاعران بزرگ در عصر صفوی نوشته شده است، از منظر مطالعات انتقادی ترجمه و تحلیل گفتمان، صرفاً سندی تاریخی نیست، بلکه متنی گفتمانی و ایدئولوژیک است که در آن نگاه انتقادی یک روشنفکر ایرانی با پیش‌فرض‌های شرق‌شناسانه یک محقق غربی درهم می‌آمیزد.

اهمیت این سند از آنجاست که در ساختار کتاب براون، این نامه پیش از نقل روایت میرزا محمد تنکابنی آمده است. بنابراین ذهن براون هنگام مواجهه با روایت تنکابنی، از پیش در چارچوبی تفسیری شکل گرفته بود که قزوینی در نامه‌اش ساخته بود؛ چارچوبی مبتنی بر خشونت مذهبی، زوال فرهنگی و سرکوب نظام‌مند تصوف. به بیان دیگر، روایت قزوینی نه

تأییدی بر متن تنکابنی، بلکه بنیاد ذهنی‌ای بود که بعدها روایت تنکابنی را در نگاه براون معنادار و باورپذیر کرد.

قزوینی در این نامه با بیانی تند و صریح، از واژگان خشونت‌آمیز و افراطی همچون slaughter (کشتار)، slaying (قتل) و burning (سوزاندن) برای توصیف رفتار عالمان صفوی در برابر صوفیان استفاده می‌کند. او با حذف مرز میان سیاست‌های رسمی دولت صفوی و کنش‌های فردی روحانیان، تصویری از دوران صفوی ارائه می‌دهد که در آن «عالمان» به مثابه عاملان اصلی انقراض فرهنگ، شعر و تصوف معرفی می‌شوند. در نتیجه نامه نه توصیفی تاریخی، بلکه بازسازی ایدئولوژیک یک روایت از زوال است؛ روایتی که در آن رکود ادبی و فکری ایران به طور مستقیم ناشی از سلطه فقه و شریعت دانسته می‌شود.

متن براون چنین است:

«اینکه در دوران صفوی که روزگاری به این پهناوری و درخشندگی بود، هیچ شاعر بزرگ و المقامی در ایران ظهور نکرده باشد، برایم پدیده‌ای بس شگفت‌آور نمود؛ تا آنجا که به دوست دانشور و ادیبم، میرزا محمدخان قزوینی که دانشجویان زبان فارسی مدیون کوشش‌ها و تیزبینی‌های او هستند، نامه نوشتم و از او پرسیدم: نخست آنکه آیا او خود این گزاره را به عنوان یک واقعیت می‌پذیرد یا نه؛ و دوم، اگر می‌پذیرد، چگونه آن را تبیین می‌کند. او در پاسخ، در نامه‌ای مورخ ۲۴ مه ۱۹۱۱، چنین نگاشت:

دست‌کم تردیدی نیست که در دوره صفوی، ادبیات و شعر در ایران تا حدی بسیار فروز آمده بود و حتی یک شاعر از درجه اول را نیز نمی‌توان به عنوان نماینده این عصر به حساب آورد. به گمانم دلیل اصلی این امر - همان‌گونه که خودتان نیز اشاره کرده‌اید - این بوده است که این پادشاهان، به واسطه اهداف سیاسی و دشمنی سختشان با امپراتوری عثمانی، بخش عمده توان خود را مصروف ترویج آیین تشیع و تشویق عالمان دینی آگاه به اصول و فقه آن نمودند. اکنون هرچند این عالمان دینی سخت کوشیدند تا وحدت مذهبی ایران را (که به وحدت سیاسی آن انجامید) محقق سازند و بنیاد ایران امروزی را که مردمانش به طور کلی دارای یک دین، یک زبان و یک نژادند بنا نهادند، اما از سوی دیگر، از منظر ادبیات، شعر، تصوف و عرفان، و به تعبیر خودشان، هر آنچه که به

«کمالیات» (در مقابل «شرعیات») مربوط می‌شد، نتایجی زیانبار به بار آوردند. آنها نه تنها در پیشبرد این امور [ادبیات و عرفان] بسیار کوتاهی کردند، بلکه با هر وسیله‌ای در پی آزار و اذیت نمایندگان این «کمالیات» برآمدند که عموماً در شریعت و فقه پایبندی استواری نداشتند. به ویژه در مورد صوفیان، هرگونه سختگیری و آزار را خواه با تبعید، اخراج، کشتار یا توبیخ به کار بستند و بسیاری از ایشان را به دست خویش یا به حکم و فتوای خویش کشتند یا سوزاندند» (Brown, 1924, pp. 26-28).

با دریافت این نام، ذهن براون پیش از مواجهه با روایت تنکابنی در وضعیت تفسیری خاصی قرار گرفت؛ وضعیتی که در آن هر اشاره‌ای به «آزار صوفیان» به طور پیش فرض معادل خشونت فیزیکی و «کشتار» تعبیر می‌شد. در چنین بستری، وقتی براون بعدها روایت تنکابنی را می‌خواند که خود سرشار از تعبیری چون «قلع و قمع» و «محو و نابودی ریشه این شجره خبیثه» است، آن را نه متنی اغراق‌آمیز، بلکه شاهی تأییدکننده بر تحلیلی می‌بیند که از قزوینی دریافت کرده بود. از همین نقطه است که واژه persecutor در توصیف مجلسی، معنایی شدید و قطعی می‌یابد و از یک مفهوم توصیفی به نشانه‌ای از خشونت نهادینه تبدیل می‌شود.

در مرحله بعد، غلامرضا رشید یاسمی هنگام ترجمه اثر براون، همین نام را در همان جلد کتاب مطالعه کرده بود. از منظر روان‌شناسی شناختی ترجمه، این مجاورت متنی اهمیت بنیادین دارد؛ زیرا ذهن مترجم در هنگام تصمیم‌گیری معنایی، متأثر از بافت زبانی و ایدئولوژیک پیرامون خود است. یاسمی در مواجهه با واژه persecutor، آن را در فضایی تفسیر کرد که به واسطه متن قزوینی از پیش اشباع از تصاویری چون «کشتار»، «سوزاندن» و «نابودی کامل» بود. در نتیجه برگزیدن معادل «قاتل» نه فقط ناشی از بی‌دقتی زبانی، بلکه واکنشی طبیعی به افق معنایی موجود بود؛ افقی که از ترکیب روایت قزوینی، خوانش براون و گفتمان روشنفکری ضدروحانیت دوره مشروطه ساخته شده بود.

۲-۲. لایه دوم: بافت تاریخی-ایدئولوژیک (سطح ترجمه و انتقال)

حلقه سوم: بسترپذیری ایدئولوژیک و گفتمان روشنفکری عصر مشروطه

تحلیل خطای ترجمه رشید یاسمی در برگردان واژه persecutor به «قاتل» بدون توجه به بسترهای فکری، سیاسی و فرهنگی عصر او، تصویری ناقص از پدیده تحریف ارائه می‌دهد.

همان گونه که بوردیو (بوردیو، ۱۳۸۱) در نظریه «میدان ادبی»^۱ تأکید می کند، هر کنش زبانی و ترجمه ای در درون میدان های قدرت و رقابت نمادین تولید می شود. از این منظر، ترجمه صرفاً عملی زبانی نیست، بلکه «کنشی اجتماعی»^۲ است که از نظام ارزش ها، گفتمان ها و ایدئولوژی های زمانه خود تأثیر می پذیرد. یاسمی در جایگاه مترجمی متعلق به نسل روشنفکران مشروطه و فعال در دهه های ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ شمسی، در میانه گفتمان هایی می زیست که رابطه ای پیچیده با نهاد دین و تاریخ صفوی داشتند. در این بستر، ترجمه او از براون را باید به منزله کنش گفتمانی بسترپذیر^۳ تحلیل کرد، نه صرفاً اشتباه فردی در گزینش واژه.

در فضای فکری دهه های ۱۲۹۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی، سه گفتمان اصلی درهم تنیده شدند تا «رژیم حقیقت»^۴ مسلطی را درباره تاریخ و دین بسازند که آثار آن تا دهه های بعد بر تولید دانش تاریخی و هویت ملی ایران تأثیر گذاشت. این گفتمان ها که با وجود تمایز، هم پوشانی های قابل توجهی با یکدیگر داشتند، چارچوب مفهومی جدیدی را برای فهم گذشته ایران ایجاد کردند که در آن روایت های سنتی به نفع روایت های مدرنیستی کنار گذاشته شدند.

الف) گفتمان تجددخواهی سکولار: عقلانیت در مقابل تعصب

نخستین گفتمان که ریشه در اندیشه نسل اول روشنفکران ایرانی داشت، «عقلانیت» و «پیشرفت» را در تقابل مستقیم با «تعصب مذهبی» و نهادهای سنتی روحانیت قرار می داد. میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۳۰-۱۳۱۴ ق) در آثاری چون سه مکتوب، به نقد بنیادین نهاد روحانیت پرداخت و آن را مانع اصلی پیشرفت و رهایی ملت ایران معرفی کرد. کرمانی در سه مکتوب به صراحت ادعا کرد که روحانیت و استبداد در طول تاریخ ایران هم دست بوده اند و این هم دستی، اصلی ترین عامل انحطاط ملی است. در این باره و با توجه به موضوع این مقاله، آوردن این عبارت میرزا آقاخان کرمانی در مورد بحار علامه مجلسی خالی از لطف نیست تا عمق نگاه این خط فکری به خوبی نشان داده شود. او در کتاب سه مکتوب خطاب به جلال الدوله چنین می نویسد: «ای جلال الدوله، ... به جان تو اگر یک جلد کتاب بحار الانوار را در هر ملتی انتشار بدهند و در دماغ های آنان این خرافات را استوار و ریشه دار دارند، دیگر امید نجات از برای آن ملت مشکل و دشوار است» (کرمانی، ۱۳۷۹، ص ۷۰).

1. literary field.

2. social act.

3. contextually embedded discursive act.

4. Regime of truth.

ب) گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا

این گفتمان که در دوره پهلوی اول به سیاست رسمی بدل شد، با تمجید از ایران باستان، دوره اسلامی به ویژه صفویه را «عصر انحطاط» قلمداد می‌کرد. در این روایت، چهره‌های شاخصی مانند مجلسی، نمادهای همدستی دین و استبداد و عاملان رکود فرهنگی معرفی می‌شدند (ازغندی و صادقی‌زیدی، ۱۳۹۵، ص ۷۵-۹۵).

ج) گفتمان سکولاریسم دولتی

دولت رضاشاه با سیاست‌های نهادسازی (مانند تأسیس دانشگاه به سبک غربی، نظام قضایی عرفی و ممنوعیت لباس روحانیت) و Propaganda رسمی، به طور سیستماتیک تصویری کاریکاتوری و منفی از «ملاهای متعصب» را ترویج می‌کرد. غلامرضا رشید یاسمی (۱۲۷۴-۱۳۳۰ ش)، مترجم تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون، نمونه بارز روشنفکری است که در تلاقی گفتمان تجددخواهی سکولار و ناسیونالیسم باستان‌گرا قرار داشت؛ از آنجاکه موضوع نوشتار بر بیان اندیشه‌های یاسمی متمرکز نیست، به همین میزان بسنده می‌کنیم و فقط عباراتی از ایشان را می‌آوریم. یاسمی در کتاب ادبیات معاصر ایران که درواقع تکمله‌ای است بر کتاب تاریخ ادبیات ادوارد براون، چنین می‌گوید: «خواست یزدان نگذاشت این کشور باستانی که بر تمدن و ادب بشری این همه منت دارد و مؤسس نخستین دولت شاهنشاهی جهان و مهد دانایان و سرایندگان عظیم الشانست یکباره در گرداب نیستی فرو رود و بوستان روزگار از آوای بلبلان خوش‌نوی او محروم بماند. یکی از رهاندگان بی‌همتا و فرزندان توانای او قدم بعرصه سیاست نهاد؛ اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی به نیروی اراده و تدبیر و حسن نیت و شجاعت خویش کشتی طوفان دیده را بساحل نجات کشانید و در اندک مدتی از فرط کوشش و ثبات و از بلندی همت و پاکی نیت موفق گردید که مجد و عظمت پیشین را به خوب‌ترین صورتی بازگرداند» (رشید یاسمی، ۱۳۱۶، ص ۲).

۲-۳. لایه سوم: بافت دریافت و نهادینه‌سازی (سطح پذیرش و بازتولید)

تحریف «آزارگر» به «قاتل» در ترجمه رشید یاسمی، به سرعت از چارچوب خطای زبانی فراتر رفت و به «داستان مسلّم تاریخی» بدل گشت که توسط دو گروه متعارض بازتولید شد: منتقدان مجلسی و مدافعان مجلسی. این تحریف به گونه‌ای در گفتمان تاریخی نهادینه شد که حتی ترجمه صحیح و متأخر بهرام مقدادی (که واژه را به درستی «آزارگر» برگردانده بود) نتوانست در چرخه معیوب استناد اختلالی ایجاد کند. این امر گویای سلطه کامل روایت نادرست و

نشان دهنده مقاومت ساختارهای گفتمانی در برابر تصحیح، حتی در مواجهه با شواهد متنی اصلاح شده است (مقدادی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۷، ۳۵۰).

نمونه هایی از بازتولید تحریف در گفتمان منتقدان و مدافعان مجلسی به نقل از ترجمه یاسمی از کتاب ادوارد براون:

الف) سید ابراهیم سید علوی در مقام رد ادوارد براون چنین می گوید: «نکته قابل ذکر و درخور توجه این است که ادوارد براون خود در سلک متصوفه حرفه ای درآمده و حتی مفتخر به دریافت مدال فقر از سوی ایشان شده است و با جسارت و جرأت تمام خویشتن را مظهر علی نامیده است و همین کافی است که او مجلسی را که سر ناسازگاری با این بازیگری ها و دکان داری ها داشته، دشمن بدارد و او را با عبارت های تند و نیش داری مانند قاتل صوفیه و امثال آن یاد کند» (سید علوی، ۱۳۶۹، ص ۷۸).

ب) مهدی تدین فقط به نقل ترجمه یاسمی از ادوارد براون بسنده می کند و می گوید: «ادوارد براون در تاریخ ادبی خویش ضمن بحث از اوضاع سیاسی آن عصر تحت عنوان "غلبه ملاها که فرد اکمل آنها ملا محمدباقر مجلسی بوده است" گوید: در عهد ملاحسین آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش نیت و بدبخت بود، علاوه بر خواجه سرایان یک طبقه دیگر نیز نشو و نما یافت و قوی شد. اقتدار و نفوذ این طبقه چندان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملا محمدباقر مجلسی، قاتل صوفیه و کفار که شخص مهیب و هول انگیزی بود بر آنها ریاست و برتری داشت» (تدین، ۱۳۷۸، ص ۲۹۲).

ج) حسن طارمی که کتابی مستقل درباره مجلسی دارد و در مقام دفاع از مجلسی است، می گوید: «کار دیگر مجلسی را قلع و قمع صوفیان نوشته اند. ادوارد براون در معرفی او آورده که «صوفیه» را با خشونت کامل قتل عام می کرده است. لکهارت می نویسد که مجلسی صوفیان را دشمن می داشت، آقای ذبیح الله صفا در شمار کارهای مشهور او کشتار صوفیان را ذکر کرده و او را از دشمنان بی امان صوفیان خوانده است. و در ادامه پس از نقل اقوال دیگر در مقام دفاع چنین می گوید: این کشتارها و تبعیدها را مجلسی کی و چگونه صورت داد؟» (طارمی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۶).

د) علی دوانی که نیز کتابی مفصل درباره علامه مجلسی دارد، عین عبارت ترجمه یاسمی را نقل می کند و سپس شروع به نقد آن می کند: «آنچه موجب شد که ما در این خصوص بسط مقال دهیم، یک مورد از غرض ورزی و سوء نظر وی در تاریخ ادبیات ایران است. ادوارد براون در آن کتاب

جلد چهارم ترجمه رشید یاسمی صفحه ۱۱۵ تحت عنوان غلبه ملاها که فرد اکمل آنها ملا محمدباقر مجلسی بوده است، می‌نویسد: «در عهد ملاحسین شاه سلطان حسین صفوی) آخرین پادشاه صفویه که مردی خوش نیت و بدبخت بود، علاوه بر خواجه‌سرایان یک طبقه دیگر نیز نشو و نما یافت و قوی شد. اقتدار این طبقه چنان برای عالم روحانی یا مصالح ملی نافع نبود؛ این طبقه عبارت بود از علمای روحانی بزرگ که ملا محمدباقر مجلسی قاتل صوفیه و کفار که شخصی مهیب و هول‌انگیز بود بر آنها ریاست و برتری داشت ...»؛ باید از این اسلام‌شناس کهنه‌کار انگلیسی که فارسی و عربی و ترکی را خوب می‌دانسته پرسید در کدام کتاب دیده است که علامه مجلسی فلان کافر را حکم به قتل داده یا فلان صوفی را کشته است؟ او مخالف صوفیه و دخالت کفار در امور مسلمانان بوده است، نه اینکه آنها را قتل عام کرده باشد تا قاتل آنها قلمداد شود. مخالفت با قتل از زمین تا آسمان فرق دارد» (دوانی، ۱۳۷۰، ص ۴۹۴-۴۹۵).

ه) مصلح‌الدین مهدوی نیز ترجمه یاسمی از عبارت براون (قاتل صوفیه) را یقینی می‌داند و به نقد آن می‌پردازد: «براون در ضمن بیانات خود علامه مجلسی را قاتل صوفیه معرفی می‌کند. باز شما خواننده محترم در کدام کتاب دیده‌اید یا از چه کسی غیر از ادوارد براون و همکارانش شنیده‌اید که علامه مجلسی در طول عمرش کسی را کشته باشد یا دستور کشتن داده باشد تا چه رسد به صوفیان. این مطلب یکی از دروغ‌های واضحی است که براون برای آن که یک طبقه از مردم این مملکت را که صوفیه باشند، نسبت به این عالم جلیل‌بدین سازد و دسته دیگری از مردم که خود را طرفدار مظلوم معرفی می‌کنند را نسبت به مقام شامخ او و عموم روحانیون بدبین گرداند، این دروغ‌ها را نوشته است» (مهدوی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۷).

نتیجه

این پژوهش نشان داد که تصویر «مجلسی قاتل صوفیان»، برساخته‌ای تاریخی است که ریشه در زنجیره‌ای از تحریف‌های متنی دارد؛ اما نکته عمیق‌تر، چگونگی تبدیل این خطای زبانی به یک «حقیقت مسلم» گفتمانی است. تحلیل ما آشکار کرد که این فرایند، حاکی از غلبه قاطع «قدرت بافت» بر «دقت متن» است.

تحریف اولیه زمانی شکل گرفت که ادوارد براون، تحت تأثیر بافت متنی اشباع‌شده از روایت‌های افراطی (تنکابنی) و تحلیل‌های تند (قزوینی)، واژه persecutor را در فضایی تفسیر کرد که به سمت خشونت فیزیکی متمایل بود. سپس بافت ایدئولوژیک عصر مشروطه و گفتمان‌های ناسیونالیستی-سکولار مسلط، این خوانش افراطی را برای غلامرضا رشید یاسمی معنادار ساخت

و انتخاب معادل «قاتل» را نه یک خطا، که گویاترین برگردان در آن فضای فکری نمود. سرانجام بافت گفتمانی حاکم بر تاریخ‌نگاری معاصر ایران که در پی یافتن نمادهایی برای روایت انحطاط دوره صفوی بود، این تحریف را با آغوش باز پذیرفت. قدرت این بافت سه‌گانه چنان بود که حتی متن اصیل و تصحیح‌شده (ترجمه دقیق بهرام مقدادی) نتوانست در برابر آن مقاومت کند و نادیده گرفته شد. این «نادیده‌گرفتن آگاهانه یا ناخودآگاه تصحیح»، اوج نمایش قدرت بافت‌ها و نهادهای سازگی کامل خطاست.

تراژدی زمانی تکمیل شد که این برساخته، به دلیل همخوانی کامل با پیش‌فرض‌های گفتمان‌های مسلط، از چارچوب یک بحث تاریخی فراتر رفت و به ابزاری برای تقویت همان گفتمان‌ها تبدیل شد. بازتولید آن توسط منتقدان و مدافعان مجلسی که همگی صحت انتساب «قاتل» را مسلم فرض کردند، نمونه بارزی از «همگرایی در خطای نهاده‌شده» است. آنان دهه‌ها بر سر واقعیتی جعلی مناظره کردند، غافل از اینکه میدان نبردشان را همان بافت‌های قدرتمندی تعیین کرده بودند که نخست آن خطا را ساخته بودند.

بنابراین این پژوهش بر این باور است که نقد ترجمه در مواجهه با متون کلیدی تاریخی، تنها یک وظیفه فنی نیست، بلکه شکلی از «نقد گفتمان» و «تبارشناسی حافظه تاریخی» است. تصحیح این تحریف و بازگرداندن «آزارگر» به جای «قاتل»، تنها با شناخت و شکستن سلطه آن بافت‌های سه‌گانه ممکن می‌شود. این اقدام صرفاً یک تصحیح لغوی نیست، بلکه اقدامی رهایی‌بخش برای گشودن فضای تفسیری است؛ فضایی که در آن پیچیدگی‌های تاریخی عالمانی مانند مجلسی، نه در چارچوب قضاوتی ساده‌انگارانه یا ایدئولوژیک، بلکه در پرتو نقدی منصفانه و چندبعدی قابل بازخوانی باشد. این مطالعه موردی هشدار می‌دهد که همه پژوهشگران تاریخ و مترجمان متون علوم انسانی: متن، همواره در بافت می‌زید و اگر مراقب نباشیم، بافت می‌تواند بر متن چیره شود و حقیقت را به روایتی در خدمت قدرت بدل کند.

کتاب‌نامه

- احمدی، س. ق. ع (۱۳۹۵)، شرح رساله اعتقادات علامه مجلسی، چ ۴، قم: دلیل ما.
- ازغندی، ع و صادقی‌زیدی، ا (۱۳۹۵)، «نخبگان عصر مشروطه و صورتمندی گفتمان ناسیونال در ایران»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۲ (۴۵)، ص ۷۵ - ۹۵.
- براون، ا (۱۳۷۵)، تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه: مقدادی، چ ۲، تهران: مروارید.
- بوردیو، پ (۱۳۸۱)، نظریه کنش، ترجمه: م. مردیها، تهران: نقش و نگار.
- تدین، م (۱۳۷۸)، شناخت‌نامه علامه مجلسی، تهران: امیرکبیر.
- تنکابنی، م. ب. س [بی‌تا]، قصص العلماء، تهران: علمیه اسلامی.
- دوانی، ع (۱۳۷۰)، علامه مجلسی: بزرگمرد علم و دین، تهران: امیرکبیر.
- رشید یاسمی، غ (۱۳۴۱)، ترجمه تاریخ ادبیات، تهران: مروارید.
- رشید یاسمی، غ (۱۳۱۶)، ادبیات معاصر، تهران: کتابفروشی فروغی.
- سیدعلوی، س. ا (۱۳۶۹)، «مجلسی از دیدگاه مستشرقان و ایران‌شناسان»، کیهان اندیشه، ش ۷۸.
- طارمی، ح (۱۳۷۵)، علامه مجلسی، تهران: طرح نو.
- کرمانی، م. آ (۱۳۷۹)، سه مکتوب، ویراستار و مترجم: ب. چوبینه، چ ۲، تهران: نشر نیما.
- مجلسی، م. ب [بی‌تا]، الاعتقاد، [نام ناشر مشخص نیست].
- مصاحبه یونگ با BBC. آپارات. بازایی شده در ۱۵/۱۰/۲۰۲۵، از <https://www.aparat.com/v/qvHTG>.
- مهدوی، م (۱۳۷۸)، زندگی‌نامه علامه مجلسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- Brown, E. G. (1924). A literary history of Persia: Vol. 4. Cambridge University Press.
- Cambridge University Press. (n.d.). Persecute. In Cambridge Dictionary. Retrieved 2025/10/15, from <https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/persecute>.
- Harper, D. (n.d.). Persecute. In *Online Etymology Dictionary*. Retrieved 2025/10/15, from <https://www.etymonline.com/word/persecute>.
- Oxford University Press. (n.d.). Persecute. In *Oxford Learner's Dictionaries*. Retrieved 2025/10/15, from <https://www.oxfordlearnersdictionaries.com/definition/english/persecute>.
- Merriam-Webster. (n.d.). Persecute. In *Merriam-Webster.com dictionary*. Retrieved 2025/10/15 from <https://www.merriam-webster.com/dictionary/persecute>.